

گفت‌وگو با «اصغر بختیاری» مدیر گروه مستند روایت فتح هم‌رزم و همکار شهید سیدمرتضی آوینی در جنگ، مردم را پیدا کرده بود

مسئولیت موسسه روایت فتح را هم عهده‌دار است و مقیم حیاط دوست داشتنی روایت فتح- حاج اصغر در این مدتی که مسئولیت را عهده‌دار شده، اتاق قدیمی شهید سیدمرتضی آوینی را نیز با همان ترکیب و طراحی زمان حیات سید سید است و به همه می‌گوید روایت فتح همین ۲-۳ اتاق بیشتر نبود؛ اتاق کار شهید آوینی، اتاق تدوین و آرشیو و یک نمازخانه و آن کار عظیم «روایت فتح» محصول همین بنای محدود بود. هر بار هم که ما را می‌بیند، تاکید می‌کند «ساختمان کار نمی‌سازد، کار محصول آدم‌هاست. آوینی بود که به این ۲-۳ اتاق حیات معنوی می‌بخشید». به پنهان سالگرد شهادت سیدشهیدان اهل قلم، سرآغاز حاج اصغر بختیاری رفتیم که درباره آوینی بیرسیم و از او پاسخ بپشنویم.

محمدنسا کردلم: نزدیک غروب که می‌شود، حیاط کوچک روایت فتح که هم درخت بادام دارد و هم درخت انار، با شکوفه‌های زیبایش حسایی دیدنی می‌شود. بویژه در این فصل؛ بهار، و فروردین؛ روزهایی که همه آن حیاط رنگ و بوی متفاوت تری از همیشه می‌گیرد. شلوغ تر می‌شود و قدیمی‌های روایت فتح را درون خود جمع می‌کند. باید هم همه جمع شوند، چرا که ایام سالگرد شهادت سید شهیدان اهل قلم و خالق «روایت فتح» است. این روزهای بهار اما برای آنهايي که در آن سفر آخر همراه سیدمرتضی بودند، حال و هوای دیگری دارد. نزدیک بیستم فروردین که می‌شود، همه آن لحظه‌های پایانی حیات مادی سید را به خاطر می‌آورند و حسایی دل‌شان تنگ می‌شود، بویژه حاج اصغر بختیاری که امروز



■ هرگاه قرار است درباره شخصیت سید شهیدان اهل قلم، سیدمرتضی آوینی صحبت شود، مصاحبه‌شوندگان، و جوهی را که او در آنها صاحب امتیاز بوده آفتقر جزئی واکاوی می‌کنند که گاهی ویژگی‌های انسانی آوینی که ملموس و قابل مشاهده بود، در میان حرف‌های فلسفی گم می‌شود. در گفت‌وگو با شما شاید بهتر باشد بحث را از همین موضوع شروع کنیم؛ آوینی‌ای که شما می‌شناختید چگونه بود؟

آوینی هم نویسنده بود و هم آرشیتکت، هم فیلمساز بود و هم شاعر، دستی هم در نقاشی داشت و در آخر، هنرمند بود. حالا قبل از اشاره به همه اینها - که به حق در هم‌ماش سرآمد بود - باید بگویم ایشان انسان بود. یعنی انسانیت در سرشت‌شان بود. اول انسان بود و بعد همه تخصص‌ها را که اکثر افراد می‌توانند با تلاش به‌دست بیاورند، به‌دست آورده بود. اصلاً هنرش به‌نظر من اهمیتش بود. آدم‌های خوب ماندگارترند و در تاریخ گم نمی‌شوند؛ مثل شهید. هنرمند واقعی شهید هستند. شاید کسی هنرمند قابلی باشد اما وجه انسانی پر رنگی نداشته باشد.

■ حتما نمونه‌هایی از این سلوک و منش شهید آوینی را به خاطر دارید.

بله! به عنوان مثال اگر در ماموریتی که با هم بودیم ایشان می‌دید یکی از اعضای گروه مشکلی دارد (مثلاً بچه‌اش بیمار شده)، شاید چندبار سوال می‌کرد که فلاتی مشکلک حل شد؟! در واقع مدام پیگیر حال بچه‌هایی بود که با ایشان کار می‌کردند. کمک کردن در وجودش بود و پیگیر بود تا مشکل حل شود و اگر کمکی از دستش بر می‌آمد دریغ نمی‌کرد. مثلاً یادم هست در زمان ساخت مستند شهری در آسمان، در یکی از شب‌هایی که در خرمشهر در حال استراحت بودیم، یکدفعه سوال کرد: بچه‌ها در دادگاه آشنایی ندارند؟ من خیلی تعجب کردم. گفت: چطور حاجی؟ ماجرا را تریف کرد. ماجرا از این قرار بود که روزی در یکی از خیابان‌های تهران در حال عبور بود که تصادفی رخ می‌دهد و ایشان مجروح و به بیمارستان می‌رساند، خلاصه در کلاتری بازداشتش می‌کنند و مامورها هم برخورد بدی با او انجام می‌دهند، پروردهای درست می‌شود و شخص مجروح با سوءاستفاده از موقعیت پیش آمده از آوینی شکایت می‌کند و بقیه ماجرا من خیلی ناراحت شدم. گفت: «حاجی حقت بوده»؛ گفت: «این چه حرفیه؟» گفت: «اگر دوباره این اتفاق بیفتد نیاز به کمک می‌کنی؟» گفت: «این کار انسانی بوده. آره بازم این کار رو می‌کنم.» خیلی به اینکه گرفتار می‌شوم و در این روزگار هر کس به دنبال این است که بار خودش را به منزل برساند فکر نمی‌کرد. البته آن شخصی که برای آوینی آن مشکل را ایجاد کرده بود بعد از شهادتش آمد و عذرخواهی کرد و شرمند شد. آوینی اینطور فکر می‌کرد که در این معامله‌های دنیایی ضرر نمی‌کند. در حالی که عقل مادی امروز به آدم‌ها یاد داده دنبال دردمندان باشد. آوینی از مسؤلیت شانه خالی نمی‌کرد. مثلاً مسؤل مجله سوره که بوده، وقتی لیست حقوق را امضا می‌کرده، می‌بیند ابدارچی حقوقش از شهید آوینی بیشتر است. اطرافیان با سوال و تعجب با این قضیه برخورد می‌کنند اما آوینی می‌گوید تعداد افراد خانواده ایشان بیشتر است.

■ در فضای پس از انقلاب که مدیریت فرهنگی سازوکار مشخصی نداشت - بماند که هنوز هم سروشکل نگرفته - یکی از کسانی که علم فرهنگ و هنر را در جبهه انقلاب بلند کرد، شهید آوینی بود. او این کار را البته با مدیریت نیروی انسانی‌ای که داشت توسعه داد و یکی از نتایجش شد روایت فتح. از دیگر نتایجش شد نشریه سوره و کارهای دیگری که ماندگار شدند. مشخصاً سوال من این است که آوینی چگونه فضای کاری را مدیریت می‌کرد؟

به آدم‌ها مثل ربات نگاه نمی‌کرد که هر کس باید کاری را انجام دهد. ما امروز اگر پروژه یا کاری با کسی داشته باشیم، بیشتر پیگیر کار هستیم و می‌گوییم فلاتی چون دستمزد می‌گیرد، پس بنابراین هیچ‌گونه پهنای مثل اینکه اثاث‌کشی دارم، بچه‌ام مریض است، مشکل خانوادگی دارم و... از او پذیرفته نیست. آوینی نگاه انسانی داشت، بر دل‌ها حکومت می‌کرد، با رفتار و کردارش، قلب‌ها را تسخیر می‌کرد. در همه مدتی که با ایشان کار کردم، هیچ‌گاه ندیدم کسی را نصیحت کند. همیشه

با عملش می‌فهماند چه چیزی خوب است و چه چیزی بد. مثلاً هیچ وقت به ما نمی‌گفت بچه‌ها در حین کار وضو بگیرید اما بچه‌های اکیپ وقتی می‌دیدند ایشان دائم وضو دارد، خود به خود بدون اینکه کسی تاکید کند، با وضو وارد کار می‌شدند. کار را مقدس می‌دانست.

■ نگاهش به بچه‌های جنگ و اتمسفر دفاع مقدس چگونه بود؟

ببینید! همه ما می‌دانیم جنگ به معنایی که در همه دنیا می‌بینیم زیبا نیست اما جنگ ما با همه جنگ‌های مرسوم دنیا تفاوت داشت؛ ما دفاع کردیم. اگر به نوشته‌های آوینی هم رجوع کنیم، نگاه او به مساله جنگ و دفاع را مشخص تر می‌بینیم. آوینی مولفه‌هایی که این دفاع را مقدس می‌کند تشریح کرده است. جایی در متن مستند «با من سخن بگو دو کوه» نوشته است: «آری! ما از این موهبت برخوردار بودیم که انسان دیدیم. ما یافتیم آنچه را که دیگران نیافتند. ما همه افت‌های معنوی انسانیت را در شهید تجربه کردیم. ما ایثار را دیدیم که چگونه تمل می‌یابد، عشق را هم، امید را هم، زهد را هم، شجاعت را هم، کرامت را هم، عزت را هم، شوق را هم، و همه آنچه را که دیگران جز در مقام لفظ نشنیدند، ما به چشم دیدیم. ما دیدیم که چگونه کرامات انسانی در عرصه مبارزه به فعلیت می‌رسند».

نگاه عرفانی‌اش در جنگ در ادامه این متن ظهور و بروز بیشتری دارد: «ها معنای جهاد اصغر و اکبر را درک کردیم. آنچه را که عرفای دلسوخته حتی بر سر دار نیافتند، ما در شب‌های عملیات آزمودیم. ما فرشتگان را دیدیم که چه سان عروج و نزول دارند. ما عرش را دیدیم. ما مزموه جوئی‌های بهشت را شنیدیم. از مانده‌های بهشتی تناول کردیم و بر سر سفره حضرت ابراهیم نشستیم. ما در رکاب امام حسین جنگیدیم. ما بی‌وفایی کوفیان را جریران کردیم... و پادگان دو کوه بر این همه، شهادت خواهد داد». یا در متن مستند «شهری در آسمان» ببینید چه تصویری از جنگ ارائه می‌دهد: «جنگ برپا شد تا مردترین مردان در حسرت قافله کربلایی عشق نمانند. جنگ اگرچه ادامه حیات معمول را بر برد اما از منظری دیگر دروازه‌ای به بهشت خاصان اولیای خویش بر ما گشود». یا در ادامه همین متن آن جمله شاهکار را به یادگار می‌گذارم: «پندار ما این است که ما مانده‌ایم و شهیدان رفتند اما حقیقت آن است که زمان ما را با خود برده است و شهیدان مانده‌اند». اوج این نگاه عرفانی باز در بخشی از متن «سه ورق از تاریخ مقاومت» است: «لهی اگر جز سوختگان را به ضیافت عنداللهی نمی‌خوانی، ما را بسوز آنچنان که هیچ کس را آنگونه نسوخته باشی».

■ آوینی در روایت فتح بیشتر روی چه موضوعاتی تاکید داشت؟

ایشان به دنبال عرفان جنگ بود. در هفتاد و خرده‌های قسمت مستند روایت فتح شما هیچ کشته عراقی را نمی‌بینید. اصلاً هدف آوینی از نشان دادن جنگ چیزهایی نیست که مثلاً در گزارش‌های خبری و... پیش از «روایت فتح» وجود داشت. البته شأن آن گزارش‌ها هم جای خود دارد و محترم است، منظورم این است که جنسش فرق می‌کرد. آوینی سراغ لطافتی که در جنگ بود می‌رفت. یک نوع شاعرانگی در اغلب قسمت‌های «روایت فتح» می‌بینید، مثلاً در راهگشایان نور در روایت روز سوم کربلای ۵ که می‌دانیم عملیات سختی بوده، ببینید چه می‌نویسد: «آنها که در این عرصه جهاد فی سبیل‌الله توفیق حضور یافته‌اند، می‌دانند که شب‌های جبهه چه صفایی دارد. روح مومن ستارهای است که تاریکی شب نور آن را جلوه دیگری می‌بخشد و این چنین هر چند شب‌ها آتش دشمن بسا شدیدتر می‌گردد اما هرگز نمی‌تواند بر جلوه نور ایمان غلبه کند». تصویر کردن آن فضا به شکلی که برای‌تان خواندم، کاری است که فقط آوینی از پیش برمی‌آمد.

■ به نکته خوبی درباره تمایز روایت فتح با دیگر مستندها اشاره کردید. کار آوینی کار نو و ابداعی عجیب بود؛ روایت فتح چگونه شکل گرفت و اثرگذار شد؟

پاسخ این سوال ساعت‌ها بحث می‌طلبد. آغاز روایت فتح، چگونگی ادامه کار و... مسائلی است که بحث مفصل می‌طلبد اما در پاسخ به این سوال باید گفت روایت فتح هر چند یک گروه ۲۰-۳۰ نفره مستندسازی بود (البته در ایام جنگ ۱۵-۱۰ نفره کار را شروع می‌کنند و کم کم تعدادشان بیشتر می‌شود) اما آنچه اتفاق می‌افتاد و در تلویزیون آن زمان و حتی در سال‌های بعد از جنگ با استقبال مواجه می‌شود، محورش شهید آوینی است. نویسنده و کارگردان خودش بود، بخش عمده‌ای از تدوین را هم خودش انجام می‌داد، نریشن‌ها را نیز خودش می‌خواند. در واقع آن کار محصول آوینی بود. البته بچه‌های دیگر هم زحمت زیادی می‌کشیدند. نباید زحمت بچه‌های فیلمبردار و صدابردار و گروه تولید را نادیده گرفت. مثلاً در همین قضیه فیلمبرداری، من شنیدم فیلمبردار «حجت سرباز رایان» جایی گفته بود که «سبک فیلمبرداری بخش‌هایی از فیلم را از مدل دوربین روایت فتح الگو گرفته‌ام». خب! می‌توانید این فیلم را مهم‌ترین آثار جنگی دنیاست. از شهدای روایت فتح هم نباید غافل شد. فیلمبرداران شهیدی که از جان گذشتند تا تصاویر روزهای سخت آتش و خون را ثبت کنند و صدابرداری‌ها که در

این مسیر متحمل سختی شدند و از جان ایثار کردند. ■ اغلب مستندهای جنگی حداقل آفتقر که به ذهن من می‌رسد و براساس آنچه از مستندهای جنگی که در دنیا ساخته می‌شود به یاد دارم، بر محور گفته‌ها و مصاحبه‌های فرماندهان بنا می‌شود. کاری که آوینی کرد اما متفاوت از اینهایی بود که گفتیم، در واقع در مستندهای آوینی وجه امتیاز چیزیهای دیگری بود؛ در این باره صحبت کنید.

آوینی سردم را در جنگ پیدا کرده بود. مردم که می‌گویم منظورم آدم‌های معمولی است که داوطلب و بسیجی آمده‌اند جنگیده‌اند و بعد هم بی‌هیچ توفعی برگشته‌اند و الان هم در گوشه و کنار همین شهر دودآلود هستند و در حجاب‌اند و خیلی‌ها ممکن است بی‌تفاوت از کنارشان رد شوند. آوینی در جبهه سراغ مردم می‌رفت. از کارگر بنا تا شاگرد نانوسا که برای جهاد به جبهه رفته‌اند. در متن‌هایی که برای مستندهایش نوشته مدام می‌بینید تاکیدش بر رزمندگان است. نه اینکه حالا اینطور که شما می‌گویید نسبت به فرماندهان بی‌تفاوت باشد اما درباره آنها هم روی وجوه عرفانی و انسانی‌شان بیشتر تاکید می‌کرد. ببینید در متن مستند «تجدید پیمان» چه می‌گوید: «فناوتی نمی‌کند اینکه تو کشف هستی یا کارمند، عینک‌ساز هستی یا دانشجو، طلبه هستی یا کارگر... آنچه از همه اینها فراتر می‌رود انسانیت توست. انسان امانتدار است و برای ادای امانت به دنیا آمده است... و انسان، ار انسان باشد و به وجدان خویش رجوع کند، ندی هل من ناصر سیدالشهدا را از باطن خویش خواهد شنید که میناق فطرتش را به او گوشزد می‌کند».

■ یکی از مسائلی که امروز گریبانگیر جبهه انقلاب است، مساله جذب است. اینکه در مواجهه با هنر و هنرمند چگونه رفتار کنیم. به نظرم آوینی در سبک و مدل رفتاری که داشت الگوی خوبی برای کسانی است که مدیریت فرهنگی را در دست دارند؛ نظر شما چیست؟

برگردیم به پاسخی که درباره رفتار آوینی با کسانی که با او کار می‌کردند، خدمت‌تان گفتیم. آوینی در مواجهه با همه صادقانه رفتار می‌کرد، یعنی یک جوری نگران همه بود. اگر کسی را نقد می‌کرد، به خاطر این بود که نگرانش بود. اگر کسی را حمایت می‌کرد باز به خاطر این بود که احساس می‌کرد صادقانه باید از آن شخص حمایت کرد. مثل رفتار امروز برخی نبود که چون کارشان گیر فلان هنرمند است طرفش را بگیرند. یا دنبال این نبود که با حمایت از کسی خودش را مطرح کند. کلاً هم از اینهایی نبود که براحتی همه را از قطار انقلاب پیاده می‌کنند. دنبال پیاده کردن افراد از قطار انقلاب نبود. اتفاقاً می‌خواست همه را با رفتارشان جذب این فرهنگ و خط کند. از آدم‌ها همقطار می‌ساخت. سعی بر این داشت که مواجهه‌های صادقانه با همه داشته باشد. آوینی آنچنان بود که شما می‌دیدید؛

و محمد، مصاحبه کردیم. از حماسه‌ها گفتند و تو گریستی، اشک ریختی، آرام و جانسوز؛ مثل تمام شب‌هایی که از خواب می‌بریدی و نماز شب می‌خواندی و دوباره می‌گریستی. و تو آن شب نخوابیدی و من شاید. بلافاصله در یافتیم که این شب با شب‌های دیگری فرق می‌کند. نماز شب خواندی و قرآن خواندی و گریستی و اشک ریختی؛ آرام و جانسوز. و فردا بود که یکی از سربازهای پاسگاه با حالتی بهت‌زده و حیرت‌آلود به من گفت: «این آقا (منظورش تو بود سید) دیشب وقتی من نگاهان بودم، دائم گریه کرد، نماز خواند و قرآن...» و نگاهانان همه تصدیق کردند که در زمان پست آنها نیز این واقعه جاری بوده است...

■ به طرف قتلگاه پیش می‌رفتیم و تو، سید! اصرار داشتی که مصاحبه با بچه‌ها، حتماً باید در قتلگاه انجام بپذیرد و - شاید - می‌دانستی که آنجا حقیقتاً قتلگاه است. من مثل همیشه با کمی جاشنی شوخی و خنده گفتم: «سید! قتلگاه هم شبیه به همین تپه‌ها و گودال‌هاست دیگه! همین جاها مصاحبه را بگیر.» و تو با صبوری و طنزای مخصوص خودت گفتی: «نه اصغر جان! می‌گردیم تا قتلگاه را پیدا کنیم.» چند لحظه بعد از این حرف بود که قتلگاه را یافتی و پر کشیدی و رفتی و چه زیبا یافتنی و رفتنی.

بخشی از یادداشت «ستاره‌های آسمان گمنامی» نوشته اصغر بختیاری، مجله سوره، دوره پنجم شماره دوم / سوم

■ در واقع از اصولش کوتاه نمی‌آمد؟

انسان روشنی بود. فرزند زمانه بود اما شبیه این روشنفکرهایی نبود که از کسی بترسد. به اعتقادش عمل می‌کرد. نمونه‌اش را در ماجرای عکس یک مجله سوره از جوان بوسنیایی ببینید. چپ و راست به او انتقاد کردند اما او خیلی جلوتر از دیگران مسائل را می‌فهمید و نمی‌ترسید که بیان‌شان کند. باز باید شما را ارجاع بدهم به مقاله‌ای از خود او. در عصری که ماجرای ماهواره قرار است مطرح شود و برخی بر خودردهای نسنجیده با این پدیده می‌شود، ببینید در یادداشت «تفجرات اطلاعات چه معنایی دارد؟» چه می‌گوید: «بنیاد بترسیم. حصارها تا هنگامی مفید فایده‌ای هستند که در زمان شب رو، بر زمین می‌زند اما آنگاه که دزدان از آسمان فرود می‌آیند، چگونه می‌توان به حصارها اطمینان کرد؟ پس باید از این اندیشه که حصارهایی بتوانند ما را از شر ماهورها محفوظ دارند، بیرون شد و «خانه را در دامنه آتشفشان بنا کرد.» باید در رو به رو شدن با واقعیت، به اندازه کافی جرأت و شجاعت داشت. بعد ببینید

آوینی در مواجهه با همه صادقانه رفتار می‌کرد، نگران همه بود. اگر کسی را نقد می‌کرد، به خاطر این بود که نگرانش بود. اگر کسی را حمایت می‌کرد باز به خاطر این بود که احساس می‌کرد صادقانه باید از آن شخص حمایت کرد. مثل رفتار امروز برخی نبود که چون کارشان گیر فلان هنرمند است طرفش را بگیرند.

در ادامه چه نتیجه‌ای می‌گیرید: «غرب، از همان آغاز، غایتی مگر برپایی یک حکومت جهانی نداشته است و هم اکنون نیز چه انسان که از حاکمیت ماهورها به وحشت افتاده‌اند و چه آنان که مشتاقانه چنین روزی را انتظار می‌برند، هر دو، حاکمیت ماهورها را با حاکمیت جهانی غرب یکسان گرفته‌اند؛ و هر دو اشتباه می‌کنند». خب! واقعاً این حرف‌ها را در آن وقت و زمانه گفتن، کار هر کسی نبود. واقعاً فرزند زمانه بود و خیلی جلوتر از عصری را که زندگی می‌کرد می‌دید. اصلاً بگذارید راحت‌تر بگویم. آینده‌پژوه بود. آینده‌شناس بود. متحجر نبود که به سیاق مرسوم آن دوره مثلاً مخالفت مطلق با موضوع ویدئو و ماهواره داشته باشد. همان‌طور که مثال آوردم دیدیم که چگونه از مواجهه عقلانی با ابزارهای نو صحبت می‌کند.

■ یکی از مسائلی که آوینی را از بقیه ممتاز می‌کرد و شاید حتی مخالفتش را نسبت به او به احترام وامی‌داشت، بی‌توجهی او به مسائل مادی بود؛ در این باره صحبت کنید.

شاید باورش در این دوره و زمانه سخت باشد اما هیچ چیز را برای خودش نمی‌خواست. اگر از سمت نهاد یا سازمانی چیزی میان بچه‌ها تقسیم می‌کردند آوینی خودش را کنار می‌کشید. نه خانه داشت، نه ماشین داشت. دنبال این چیزها نبود و برای خودش حل کرده بود این مسائل را. مناعت طبع داشت و تا روز شهادت در خانه پدری‌اش با خانواده زندگی می‌کرد.

■ فکر می‌کردید سیدمرتضی آوینی شهید شود؟

در آن لحظه در فک، وقتی رفت روی مین، من اصلاً فکر نمی‌کردم شهید شود. گفتیم در نهایت پاهایش را از دست می‌دهد و برمی‌گردد روایت فتح و کارها را پی می‌گیرد و بالاسر کار هست. این البته به این صورت نیست که تصور کنید منتظر شهادت آوینی نبودیم. ما اصلاً با یک شهید زنده زندگی می‌کردیم اما در آن لحظه اصلاً برای‌مان یا حداقل برای من باورپذیر نبود که آوینی می‌رود و ما را در فکته تنها می‌گذارد.

■ صحبت پایانی اگر دارید بفرمایید.

آوینی انسان بزرگی بود و در زمان حیاتش می‌شد این را فهمید. آوینی همانی است که از عشق تصویر کرده است. در شهری در آسمان می‌نویسد: «شقایق‌ها با زمزمه می‌شوند اما عشق و زیبایی ماندگار است. زمان یاد است که به نخلستان آسیبی نمی‌رساند؛ غبار و خس و خاشاک را جابه‌جا می‌کند. از خود می‌پرسیدم: کدام ماندگار تر است؟ کوه‌ها و خیابان‌ها، تصاویر و یا آنچه در بطن این فضا روده داده است؟» ماندگاری آوینی هم از همین جنس است. تفکر انقلابی و آرمانی و آینده‌نگر. آوینی زنده است. وجه گمنامی‌اش هم قابل تأمل است. در تیرتاز روایت فتح هیچ اسمی نیست. هرچا هم می‌رود خودش را معرفی نمی‌کند. بعد از شهادت خانواده مزد گمنامی‌اش را می‌دهد. خودش چقدر خوب می‌گفت همه اجزا در گمنامی است. بعد از شهادت شهره شهر شد. پیام شهادتش هم این بود که اگر برای رضای خدا کار کنیم و فقط برای خدا باشد، خداوند حتماً مزد مشقت‌ها و زحمات را خواهد داد. آوینی هم از این جنس کارها کرد و خدا مزدش را با شهادت داد:

آن که دائم هوس سوختن ما می‌کرد

کاش می‌آمد و دور تماشا می‌کرد

